

سفرِ روزِ دراز تا دلِ شب

نویسنده: یوجین اونیل

مترجم: سیمین دخت سیدفتاح

سفر روز دراز تا دل شب

نویسنده: یوجین اونیل

مترجم: سیمین دخت سیدفتاح

ویراستار: روزبه رادمنش

صفحه‌آرایی: واحد گرافیک انتشارات (مریم خان محمدی)

لیتوگرافی: نقش آفرین

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۶-۲۳۹-۲

چاپ نخست پاییز ۱۴۰۰، چاپخانه پدیدرنگ

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه



انتشارات یساولی

تهران: میدان انقلاب، بازارچه کتاب تلفن: ۶۶۴۱۱۹۱۳ - ۶۶۴۶۱۰۰۳

تهران: خیابان کریم خان، پلاک ۷۸ تلفن: ۸۸۸۳۲۰۳۸ - ۸۸۳۰۴۱۵

www.yassavoli.com

info@yassavoli.com

[yassavoli_publications](https://www.yassavoli.com)

حق چاپ محفوظ است.

www.ketab.ir

سرشناسه: اونیل، یوجین، ۱۸۸۸ - ۱۹۵۳ م. O'Neill, Eugene

عنوان و نام پدیدآور: سفر روز دراز تا دل شب / نویسنده یوجین اونیل؛ مترجم سیمین دخت سیدفتاح؛

ویراستار روزبه رادمنش.

مشخصات نشر: تهران: یساولی، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.؛ مصور؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۶-۲۳۹-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان اصلی: Long Day's Journey into Night

موضوع: نمایشنامه آمریکایی-- قرن ۲۰ م. / American drama -- 20th century

شناسه افزوده: سیدفتاح، سیمین دخت، ۱۳۳۸ -، مترجم

رده بندی کنگره: PS۳۵۰۳

رده بندی دیویی: ۸۱۲/۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۰۴۱۳۵

سفر روز دراز
تا دل شب

بها: ۷۵۰۰۰ تومان



درباره‌ی کتاب

سفر روز دراز تا دل شب نمایشنامه‌ای است در چهار پرده، نوشته‌ی نمایشنامه‌نویس آمریکایی، یوجین اونیل^۱ (۱۸۸۸-۱۹۵۳). این نمایشنامه که نخستین بار سه سال پس از مرگ نویسنده و در سال ۱۹۵۶ به چاپ رسید، از نظر بسیاری از منتقدان شاهکار نویسنده و یکی از بهترین نمایشنامه‌های قرن بیستم محسوب می‌شود. داستان نمایشنامه زندگی خانواده‌ی تایرون را در یک روز آگوست سال ۱۹۱۲، از ساعت هشت و نیم صبح تا تنگ کلاغ پُر،^۲ بازمی‌گوید. چهار شخصیت اصلی نمایشنامه نمود خودزیست‌نامه‌گونه‌ای از شخص اونیل، برادر بزرگ‌ترش، و پدر و مادرشان هستند.

کتاب را که می‌بندم، تابلوی ماتم‌گین خانواده‌ی تایرون در خاطرم نقش بسته است، تابلویی که در آن مردانِ خمرزده‌ی خانواده، وحشتزده و غرق در استیصال، خیره به مادر، لیوان‌هایشان را آرام آرام روی میز پایین می‌آورند و از یادشان می‌برند، و مادر، خیره به پیش رو، خود را در رؤیایی تخیل‌گشته، غمین و بی‌پایان غرق می‌کند. این تابلو، همچون یک پرده‌ی نقاشی، در لحظه‌ی درام خانواده‌ی تایرون را زیر نگاه تراژیک بی‌رحمانه واقع‌گرایانه‌ی خود به تصویر می‌کشد.

بار نگاه‌هایی که در سرتاسر نمایشنامه بین افراد خانواده رد و بدل می‌گردد چه بسا سنگین‌تر از گفت‌وگوها، حتی طعن و کنایه‌ها و واگویی‌هایی است که چنان نیزه‌هایی زهراکین به سمت یکدیگر می‌پرانند. رگبار نگاه‌های اتهام‌آمیز — و گهگاه عاجزانه و ملتمسانه — و لب‌به‌لب از سرخوردگی، خشم‌ارنج و انتظار سرکوفته که اینان از هر سو بر سر یکدیگر فرو می‌بارند، اغلب با تلاشی رقت‌انگیز و خویش‌کوبانه برای ابراز مهربانی، دلگرمی، نازک‌دلی و حسرت این که ای کاش چیزها طور دیگری بود، همراه می‌گردد. رنجی که تک تک افراد خانواده می‌برند با خودفهمی و خودکاوای آمیخته با صداقتی ظالمانه — صداقت آن‌گونه که خود می‌بینند — و توانایی آنکه جسورانه خود را ابراز کنند، ناگوارتر می‌گردد. در این بین خواننده، همچون تماشاگری که به تماشای یک پرده‌ی نقاشی نشسته باشد، خستگی‌ناپذیرانه، هر چند غمگانه و گران‌بارانه، پی‌گیر این نگاه‌ها و این چهره‌های در لحظه فسرده شده است.

یوجین اونیل، مرثیه‌خوان این تراژدی خانگی، نیز خود تجسم کامل رنجی‌ست که همه‌ی ما، روز به روز و لحظه به لحظه، کم‌بیش و هر از گاه، یا پیوسته و بسیار، از هم‌پیوندی/هم‌خویشاوندی غریزی و ناخودخواسته می‌بریم. کیست که این سرگذشت نمایش‌گونه را بخواند و با بخشی یا با تمامی آن هم‌ذات‌پنداری نکند؟ کدامین یک از ما زخمی — چه بسا خون‌ریخته — بند و پیوندهای خونی‌ای نیستیم که نقشی در آفرینش و پرورش‌شان نداشته‌ایم؟

1. Eugene O'Neill (1888-1953)

۲. تنگ کلاغ پُر: آنگاه که کلاغ به پرواز آید؛ دم صبح

و اینک این عشق خونی/غریزی که خود مستب این همه گشته است، آیا توان مرهم نهادن بر زخم‌های نو و کهنه را دارد؟ پاسخ اونیل — که گویی از هر واژه، هر ژست و هر نگاه آدم‌هایش در این نمایشنامه خون می‌چکد — به این پرسش، هر چند بی‌امان و دردآگین، لیک فراموش ناشدنی و تفکربرانگیز است. اونیل، در تلاشی جان‌گناه و جان‌گداز برای واگویی آنچه بر او و خانواده‌اش رفته است، شاید در پی بازیافت چیزهای بر جا مانده است و کارهای ناتمام. او شاید می‌خواهد به ما بنمایاند که مادر/همسر پر از مورفین، و مردان پر از الکل، همگی در حقیقت پر از تنهایی‌اند، تنهایی‌ای که همان خانواده‌ی به دل عاشق و به تن فارغ بانی‌اش بوده است.

اگر نه چنین است، چرا خواننده‌ی هم‌ذات‌پندار هر چه به پایان داستان نزدیک‌تر می‌شود، با دلی شوریده‌تر و چشمانی سرشک‌بارتر می‌خواهد جلوی فاجعه را بگیرد؟ چنین خواننده‌ای بارها و بارها، صدها بار شاید، در دل مردان خانواده را خطاب قرار می‌دهد که: «ای همسر، ای پسران، شمایی که برای رهایی مادر/همسر خود را به آب و آتش می‌زنید، کافی‌ست با او باشید، شما با او باشید، بگذارید تنهایی‌اش با شما پر شود، نه با راننده و خدمتکار. باید که از خود بگذرید.» و به پدر می‌گوید، «ای که دل از پسران به گفته‌ی خود، ناسپاس‌ات نمی‌کنی، برای پاس‌داشت هر آنچه از آنان و از پدر و فرزندی‌تان مانده است، باید که از خود بگذری.» و به برادرها می‌گوید، «شمایی که گویی یک روح هستی در دو بدن، برای نجات یکدیگر از ورطه‌ی بی‌پایانی که در آن فرو رفته‌اید، باید که از خود بگذرید.» و باز به آنان می‌گوید، «شمایی که گاه نفرت و گاه محبت‌تان به پدر پیشی می‌گیرد، تنها به دلیل عشقی غریزی که او به شما دارد و شما به او، از خطاهایش بگذرید، اما نه از خودش؛ باید که از خود بگذرید.»

اکنون، همچون آدموند که در اواخر پرده‌ی چهارم خطاب به پدر می‌گوید: «تنه‌پته شیوایی بومی ما مردم مه‌زده‌ست،» شاید جای آن باشد که من نیز با وام‌گیری از او، تا که پوششی باشد بر کالی آنچه خیال بیان‌ش را داشتم، بگویم، تنه‌پته شیوایی بومی ما مردم غم‌زده‌ست. و نیز، دست به دامن «یک وداع» سویینبرن شوم تا که پایانی زسا بیاورم بر این آغاز نارس:

«اینک سکوت، که فصل سرودن گذشته است،
و فصل تمام چیزهای آنیس و تمام چیزهای عزیز.»

سیمین دخت سیدفتاح

بهمن ۱۳۹۹